بسم الله الرحمن الرحیم

دوشنبه 28/12/91

جلسه 860

بحث در برائت بود، برائت عقلیه را بحث کردیم که ما بجای برائت عقلیه برائت عقلائیه ممضاة را پذیرفتیم بلا فرق فی ذلک بین الشبهات الحکمیة والموضوعیة، چون در شبهات موضوعیه بیان بر کبرای جعل تمام است مولا وظیفه خودش را انجام داده وحتی این کبری که وظیفه مولا هست واصل شده به مکلف اما به نظر عقل یا به تعبیر ما عقلاء این مقدار مصحح عقاب نیست بلکه باید حکم فعلی واصل شود ووصول حکم فعلی به وصول کبری وصغری است، کبرای الخمر حرام وصغرای هذا المایع خمر به مکلف واصل شود تا مصحح عقاب بشود.

البته برائت عقلیه ویا عقلائیه در شبهات موضوعیه قبل الفحص جاری نمی شود همانطور که در شبهات حکمیه قبل الفحص جاری نمی شود ولی در شبهات موضوعیه بعد الفحص برائت عقلائیه مشکلی ندارد، واینکه توهم می شود که بیان در قاعده قبح عقاب بلا بیان یعنی ما هو وظیفة المولی من البیان علی الکبری این حرف درستی نیست آنی که رافع قبح عقاب است بیان بر کبری فقط نیست بلکه بیان بر حکم فعلی است در این مورد خاص واین بیان موردی محقق می شود که هم کبری را بدانیم وهم صغری را، هذا تمام الکلام فی البرائة العقلیة.

بسم الله الرحمن الرحیم

چهارشنبه 28/12/91

ادامه جلسه 860

اما البرائة الشرعیه

فقد استدل لها بآیات وروایات، اما الآیات:

واظهر الآیات کما فی الکفایة:"وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا" است.

تقریب استدلال این استکه گفته می شود که بعث رسول کنایه است عرفا از تمامیت بیان شرعی بر تکلیف والّا در غار حراء پیامبر مبعوث به رسالت شد اگر بعد از آن عذاب نازل کنند ودر جواب اعتراض به مردم بگویند "وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا" وقد بعثنا الرسول، این اصلا عرفی نیست، آن بعث رسول که هنوز ابلاغ نکرده احکام را فائده وتاثیری ندارد برای عقاب کردن مردم، فهی کنایة علی عدم العقاب قبل تمامیة البیان الشرعی علی التکلیف، این نتیجه اش تأمین از عقاب است در مورد تکلیف مشکوک وهذا هو البرائة الشرعیة.

به این استدلال سه ایراد گرفته شده است:

ایراد اول: گفته اند اخبار از عدم عقاب برای جواز ارتکاب کافی نیست، حق الطاعة مولا می گوید باید امتثال کنیم أمر مولا را ولو به ما خبر بدهند که شما عقاب نمی شوید، شبیه آنچه که در آیه ظهار مطرح شده که خداوند وعده داده وهو لا یخلف المیعاد "الذین یظاهرون من نسائهم ما هن امهاتهم ... وانهم لیقولون منکرا من القول وزورا وان الله لعفو غفور" پس عقاب نمی شویم به خاطر این قول زور اما این مجوز ارتکاب این حرام نیست، مثل پدری که دستور می دهد به فرزندش وفرزند نافرمانی می کند این قبیح است با اینکه فرزند می داند که پدر هیچ آزاری به او نمی رساند وکمتر از گل به او نمی گوید، اما عقل می گوید تو داری عاق والدین می شوی واز اینکه تو را عقاب نمی کند سوء استفاده می کنی، یا "ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیائتکم" آیا کسی که می داند که مرتکب کبائر نمی شود مجوز می شود که صغائر را مرتکب شود؟

جواب اول: شیخ فرموده أخباریین ومنکرین برائت قبول دارند که اگر عقاب نبود عدم فعلیت عقاب ملازم است با عدم استحقاق عقاب، ما هم داریم با خصم بحث می کنیم، ولذا ما به خصم می گوئیم عقاب نیست وطبق ملازمه مقبول نزد شما پس استحقاق عقاب هم نیست، استحقاق عقاب که نبود قطعا دیگر عقل منعی از ارتکاب فعل مشکوک الحرمة نمی کند.

آخوند درجواب شیخ فرموده: اولا: ما دنبال کشف حقیقت هستیم چه کار داریم که خصم اعتراف به ملازمه می کند یا نمی کند، ما که برایمان ملازمه بین نفی فعلیت عقاب ونفی استحقاق عقاب ثابت نیست.

ثانیا: ما باور نمی کنیم که اخباریین هم در بحث برائت قائل به ملازمه باشند بین عدم فعلیت عقاب وعدم استحقاق عقاب، زیرا در گناه قطعی استحقاق عقاب هست اما معلوم نیست عقاب واقع وفعلی شود، فأین العفو والشفاعة شاید خدا عفو کند یا محب اهل بیت مشمول شفاعت شود، پس ممکن است عقاب فعلیت پیدا نکند ولی ملازمه با عدم استحقاق عقاب ندارد بلکه ما مستحق عقابیم.

اقول: البته ما یک دفاعی از شیخ بکنیم، در این مورد (که صاحب کفایه فرموده) ما علم نداریم به عدم فعلیت عقاب بلکه احتمال عقاب می دهیم واخباریین بین إخبار شارع به عدم عقاب وبین عدم استحقاق عقاب ممکن است ملازمه قائل شوند بگویند هر جا شارع به طور جزم گفت عقاب نمی کنم آنجا دیگر استحقاق عقاب نیست، اما نقض آخوند به مواردی استکه واقعا عقاب نیست بخاطر عفو یا شفاعت ولی خدا که خبر قطعی نداد، در آن مثال ظهار اشتباه می کنند آنهایی که گمان می کنند که خدا خبر قطعی داد از عفو از گناه ظهار، بلکه آیه گفت إن الله عفوّ غفور معنایش این نیست که وعد خدا این است که هر کس که ظهار کند عالما او جاهلا سیعفو عنه.

لکن ولو ما نقض آخوند را جواب دادیم ولی بالاخره اصل اشکال با این فرمایش شیخ حل نمی شود، اصل اشکال این استکه عدم العقاب ولو به نحو اخبار از عدم العقاب این مستلزم ترخیص در فعل نیست، واین اشکال فعلا باقی مانده است.

جواب دوم: گفته بله وقتی خدا گفت وإخبار کرد که لا اعاقب دیگر عقاب قبیح است چون خلف وعد می شود وهو قبیح، ولو قبل از إخبار شارع استحقاق عقاب بود اما بعد إخباره نیست.

اقول: اشکال شده به این وجه اولا: لزوم طاعت خدا ملاکش دفع عقاب محتمل نیست تا بگوئید ما بعد از إخبار شارع به عدم عقاب یقین پیدا می کنیم به عدم عقاب چون دیگر عقاب قبیح خواهد بود، بلکه ملاک لزوم طاعت مولا این استکه عقل می گوید اگر خالق تو که خدای متعال است اگر راضی به یک فعلی نیست تو نباید انجام دهی ولو أمن از عقاب داشته باشی واصلا جهنمی خلق نشده باشد باز هم وجب أن لا یعصی شکرا لنعمته، ولو بعد از إخبار شارع از عدم عقاب ما دیگر عقاب را قبیح می دانیم اما عقل می گوید که تو کاری می کنی که موجب سخط رب بشود، یعنی بحث در این است که اگر عقل قائل به مسلک حق الطاعة شود شما نمی توانی با این آیه جلو عقل را بگیری، عقل می گوید که کاری که خوف این است که موجب غضب رب است نباید انجام بدهی ولو می دانی که مولا تو را عقاب نخواهد کرد، وجدانی فطری انسان درک می کند این معنا را که قیبح است که کاری کنیم که خالق ما هذا الخالق العظیم به غضب درآید ولو ایمن از عقاب او باشیم.

(ما شکر منعم را بما هوهو واجب نمی دانیم نقض می کنیم به طفلی که در بیابان افتاده ویک انسان رئوفی او را می برد وبزرگ می کند وتمام امکانات را در اختیار او می گذارد تا به مقامی برسد عقل درک نمی کند که اگر این سرپرست به او گفت برو با فلان دختر ازدواج کن واو قبول نکرد مرتکب کار قبیحی شده باشد، پس اطاعت منعم بما هو منعم واجب نیست، حتی اگر بی اعتنائی هم بکند به این سرپرست به مقداری که به حد عقوق هم برسد کار زشتی کرده اما کار زشتی نیست که بشود عقابش کرد چون ظلم به او نکرده فقط کار بدی کرده، آن ملاک آقای صدر را هم درست نمی دانیم که گفته شکر خدا واجب است چون خدا خالق ماست، نه ممکن است نعوذ بالله شیطان اگر قدرت داشت بر خلق یک موجودی وفرض کنید که خدا او را نهی کرده از خلق یک موجودی ولی شیطان نافرمانی کرد وخلق کرد بعد به مخلوقات خودش گفت فلان کاری را بکنید که آن کار قبیح هم نیست (مثلا بگوید بروید برای من آب بیاورید) عقل درک نمی کند که این مخلوقات شیطان باید مطیع شیطان باشند، اطاعت خالق بما هو خالق را هم عقل درک نمی کند، بلکه ما می گوئیم خالق وقتی خداست این خالق عظیم، فطرت ما بدون اینکه برهانی داشته باشیم درک می کند که این خالقی که خدای عظیم وجلیل است بخاطر خدا بودن وجوب اطاعت دارد).

ثانیا: کی گفته که این آیه وعد قطعی می دهد به عدم عقاب، یعنی ای کسانی که می گوئید از باب دفع عقاب محتمل باید خدا را اطاعت کرد کالسید الخوئی والاستاذ این آیه را که شما می گوئید کافی است برای رفع عقاب چون احتمال عقاب دیگر نمی دهیم ان الله لا یخلف المیعاد، این آیه ظاهرش نفی عقاب أخروی است قبل از تمامیت بیان، اما این در حد ظهور است ولی نص که نیست احتمال دارد که فقط می خواهد خبر بدهد از عدم عقاب دنیوی أمم سابقه که ما آنها را قبل از فرستادن پیامبر عقاب نکردیم " وَ ما كانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرى‏ حَتَّى يَبْعَثَ في‏ أُمِّها رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِنا"، فوقش شما می گوئید ظهورش در نفی مطلق عقاب است أخرویا کان او دنیویا خوب این ظهور که موجب علم نمی شود.( یک وقت مفاد خطاب ترخیص است مثل کل شی لک حلال او ظهورش حجت است ولذا عقاب قبیح می شود، اما یک وقت خدا می گوید "وإنی لغفّار لمن تاب وأمن وعمل صالحا ..." این عمومش شامل قاتل امام حسین هم می شود که اگر توبه کند می بخشم، روز قیامت که می شود خدا می گوید تو را نمی بخشم ومقصودم از إنی لغفار لمن تاب تو نبودی ودر نظرم استثناءاتی بود که یکی اش تو بودی، می گوید خدایا چرا نگفتی، می گوید حالا نگفتم چی شد تو که امام حسین را کشته بودی بدون استناد به این کلام الهی حالا دلت خوش است که با یک استغفار مشکلت حل می شود، بله یکوقت می رود به استناد این کلام الهی کاری انجام می دهد مثلا بخاطر کل شئ لک حلال می رود سیگار می کشد خدا نمی تواند بگوید که تو چرا سیگار کشیدی، اما بخاطر استناد به این عموم إنی لغفار لمن تاب یک مدتی دلش خوش است که بله وعده خدا به بخشش توبه کار شامل قاتل امام حسین هم میشود ولی خدا می گوید من عمومش مقصودم نبوده چه قبحی دارد؟ پس ظهوری حجت است که منجز ومعذر باشد یعنی در عمل مکلف تاثیر گذار باشد، پس این مقدار کافی نیست).

جواب سوم (از این اشکال که گفته این آیه فقط إخبار می کند از عدم عقاب واین کافی نیست): اینکه آقای خوئی وبرخی از بزرگان گفته اند این آیه فقط إخبار از عدم عقاب نیست بلکه نفی شأنیت عذاب است قبل از بعث رسول یعنی قبیح است صدور این فعل از خدا، اما اگر مردم مستحق عقاب باشند قبل از تمامیت بیان شرعی که عقاب آنها قبیح نیست چون خدا می گوید ما کنا معذبین نمی گویند ما عذبنا، یعنی شأن ما أجل است از اینکه عذاب کنیم یعنی ظلم است عذاب کردن قبل از بیان، پس معلوم می شود نفی استحقاق را می گوید چون می گوید ظلم استکه ما عذاب کنیم قبل از بعث رسول.

اقول: این کلام درست نیست، اولا: مناسب شان خدا نبودن را چرا مرادف با عدل نبودن وظلم می گیرید، شان خدا فضل ورحمت است "ما کان الله لیعذبهم وانت فیهم وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون"، پس قبیح نیست اما شان خدا أجل است یعنی فضل ورحمت خدا أوسع است از اینکه بخواهد این کارها را بکند، نه اینکه ظلم است.

ثانیا: اصلا کی گفته "ماکنا معذبین" یعنی شأن ما نیست؟ بلکه می گوید دأب ما نیست نه اینکه شأن ما نیست، اگر کسی بگوید در ترجمه آیه "انما یتقبل الله من المتقین" که ما کان الله لیثیب غیر المتقین، یا آیه "ما کان الله لیذر المومنین علی ما أنتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب" یعنی دأب خدا وسنة الله این نیست، فلا یتم هذا الوجه که گفت نفی عذاب مرادف است با نفی استحقاق، بلکه شاید مستحق باشد اما سنت بر عقاب کردن نیست.

جواب چهارم (وهو الصحیح از این اشکالی که گفتند اخبار به عدم عقاب کافی نیست): اینکه این آیه ظاهرش ترخیص در ارتکاب فعل است قبل از بیان (البته با قطع نظر از اشکالات بعدی)، خدا اگر بگوید که من عقاب نمی کنم بر ظهار ظهور عرفی اش این است که اصلا حرام نیست همانطور که اخبار به عقاب ظهور عرفی اش در تحریم است اخبار به عدم عقاب قطعی هم ظهور عرفی اش در ترخیص است.

قیاس نکنید این مثال را با مثال "ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه" چون در آنجا نمی داند که تا آخر عمر اجتناب می کند از کبائر؟ این برای امیدوار کردن مردم است ولی وعده قطعی نیست چون علم غیب نداری که تا آخر عمر از کبائر اجتناب می کنی، اما جائی که وعده قطعی می دهد که اگر می خواهی ظهار کنی عقابت نمی کنیم بخاطر ظهار این لسانش جرئت دادن به مردم است بر ارتکاب این فعل، که ظهور عرفی اش این استکه این فعل حرام نیست.

پس این اشکال اول که می گفت اخبار به عدم عقاب کافی نیست جوابش این استکه این اخبار به عدم عقاب عرفا صرف داستان سرائی نیست بلکه بیان عرفی است بر اینکه مردم احساس بکنند آزادند قبل از تمامیت بیان وآنها بخاطر کارهایی که انجام می دهند عقاب نخواهند شد.

ایراد دوم: وهی العمدة بر این آیه که ما از این اشکال به هیچ وجه صرف نظر نمی کنیم، وآن اشکال این استکه این آیه ظهور ندارد در اخبار از عدم عذاب مطلقا، این شبیه این آیه است که در جای دیگر قرآن آمده که "وَ ما كانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرى‏ حَتَّى يَبْعَثَ في‏ أُمِّها رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِنا" خدا خبر می دهد که ما أمم سابقه را عذاب می کردیم به خسف وطوفان و...اما تا پیامبر نمی فرستادیم هیچ أمتی را عذاب نمی کردیم این إخبار از عدم عذاب دنیوی است در أمم سابقه، شاهدش آیه بعد است که می گوید" وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا واذا أردنا ان نهلک قریة" که بحث عذاب دنیوی است، این قرینه سیاق موجب می شود که بگوئیم شاید آیه مورد بحث هم مربوط به عذاب دنیوی باشد،

اما اینکه می گویند فعل ماضی در خدا ظهور ندارد در زمان ماضی اینها حرف عرفی نیست، نه! اگر قرینه بر خلاف نباشد چرا ظهور نداشته باشد؟ هیچ اولویتی هم در کار نیست که قبل از بعث رسول عذاب دنیوی نکند اما عذاب اخروی بکند زیرا عذاب دنیوی از حیثی أشدّ است چون استعجال بالعذاب است ودیگر نمی تواند توبه کند " فَخَسَفْنا بِهِ وَ بِدارِهِ الْأَرْضَ فَما كانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ ما كانَ مِنَ المُنْتَصِرين" اما در عذاب أخروی وقت داری برای توبه، علاوه عذاب دنیوی تر وخشک را می سوزاند" وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصيبَنَّ الَّذينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَديدُ الْعِقاب"، ولو از جهت دیگر عذاب أخروی أشد است ولی این حیث أشد بودن عذابهای دنیوی را هم ببینید، خدا می گوید ما این عذابهای دنیوی که از أمم سابقه برایتان نقل کردیم که فلان قوم را نابود کردیم اینها همه بعد از بعث رسل بود.

پس این آیه إخبار از أمم گذشته است وربطی به عذاب أخروی ندارد، والعمدة هذا الاشکال فی هذه الآیة فلایتم الاستدلال بهذه الآیة.

آن چیزی را هم که آقای خوئی فرمود که "وما کنا معذّبین" یعنی عذاب دنیوی با عدل ما نمی سازد وقتی عذاب دنیوی نساخت با عدل ما عذاب أخروی هم به طریق أولی نمی سازد، این حرف مبتنی است بر همان مطلبی که ما قبول نکردیم گفتیم که "وما کنا معذبین" هیچ ظهوری ندارد که عذاب با عدل ما نمی سازد بلکه یا مراد این است که با فضل ما نمی سازد یا اینکه دأب ما این نبود که عذاب کنیم.